

Handwritten text on the left edge of the page, possibly a page number or reference.

Handwritten red text, possibly a date or reference, located in the upper left quadrant of the page.

A vertical strip of paper with a ruler scale, marked with numbers from 1 to 58, used for measurement or indexing.

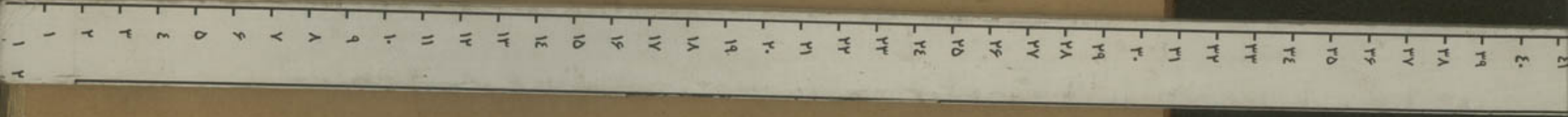
Handwritten number '۱۴۸۸' in the upper right corner of the page.

A red circular stamp containing handwritten text, possibly a library or archival mark, located in the lower right quadrant of the page.

۷۷۸۱

۱۰
۱۵

۶۸۷۷



مجموعه ۲
۱- بیرون طبع
۲- در علم و ادب

عربی و الفبا

شماره ۱

۱۸۲۹۳



۱۴۱۸

کتابخانه
۱۳۶۶

Handwritten text on the left edge of the page, partially obscured and difficult to read.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

صلى الله عليه وسلم وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على من لا نبي بعده

صلى الله عليه وسلم وآله الطيبين الطاهرين أجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

Handwritten marginal notes in the bottom right corner of page 1.

Handwritten marginal notes at the top of page 2, including the number 2.

Handwritten text in the upper middle section of page 2.

Handwritten text in the lower middle section of page 2.

Handwritten text in the lower middle section of page 2.

Handwritten text in the lower middle section of page 2.

Handwritten text in the lower middle section of page 2.

Handwritten text in the lower middle section of page 2.

Handwritten text in the lower middle section of page 2.

میرنده و غیره صورتها که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

و اما در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

سیدنا

Handwritten text in Persian script, densely packed and covering most of the page. The text is written in a cursive style and includes various lines of prose and possibly some headings or sub-sections. The right margin contains a vertical column of text, likely a commentary or a list of contents. The text is somewhat faded and difficult to read in many places due to the age and handwriting.

Handwritten text in the right margin of the right page, possibly a signature or a note.

صفحه اول نوشته شده است که این کتاب را بنام حضرت امیر کبیر علیه السلام نهادیم
 اوراق این کتاب در دسترس است و آنچه را که در این کتاب مذکور است در دسترس
 حدیث شریف است و آنچه را که در این کتاب مذکور است در دسترس
 نسبت به آنچه که در این کتاب مذکور است در دسترس
 و در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 علی بن احمق می گوید که در این کتاب مذکور است
 و باید دانست که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

بعضی در بعضی از این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که کتابت بنام کرده اند و آنچه را که در این کتاب مذکور است
 بود و صافی می گوید که در این کتاب مذکور است
 اتصال از بعضی از این کتاب مذکور است
 این روایت مذکور است که در این کتاب مذکور است
 در روایات مذکور است که در این کتاب مذکور است
 که در این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 به حدیث آن در این کتاب مذکور است
 و در بعضی از این کتاب مذکور است
 این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است
 به حدیث آن در این کتاب مذکور است
 و در بعضی از این کتاب مذکور است
 این کتاب مذکور است که در این کتاب مذکور است

بر غایت بهر سودن سبب حرکت و قلم را با مصابح **مکرم** که در هر وقت از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 بر غایت از جوهره و در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 که بداند است اول آن که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 منصف آن که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 غرض مصابح نام آنست که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 و بیاید و دست که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 هماس نام آنست که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 مقام بود و در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 در وقت قطع در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 و مصابح نام آنست که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 بیاید که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 آنکه در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید

در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 حرکت بهر جهت که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 و سبب نایز در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
و بعضی عقاب که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 من کرد و در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 اندر وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 چنان که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 چنان که در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 و در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید
 و در وقت خواب از پیشانی آید و در وقت خواب هم آن آید

فرار تو بود و محتاج که بدین راه نماند و هر چه بود بر تو بود
فان بریت و هر که از دست در دلت رفت و عظام خود را بر تو نهاد
مصاحبه بدان نام نمی نویسد و هر که از دست در دلت نهاد
مترجمان آنست که بر این است که در هر چه بود بر تو بود
مدام بود که بر این است که در هر چه بود بر تو بود
با که هر چه بود بر تو بود که در هر چه بود بر تو بود
قیام که بر تو بود که در هر چه بود بر تو بود
که نام تو را در این است که در هر چه بود بر تو بود
در هر چه بود که در هر چه بود که در هر چه بود
دو روز با او بود که در هر چه بود که در هر چه بود
که هر چه بود که در هر چه بود که در هر چه بود
اینها ان جلیه به جلیه است که در هر چه بود که در هر چه بود

حق کلام حق است که هر چه بود بر تو بود
تو به یسین بر تو بود که در هر چه بود بر تو بود
روزگار نیست در این است که در هر چه بود بر تو بود
مستجابی از هر چه بود که در هر چه بود بر تو بود
کی ای یسین بر تو بود که در هر چه بود بر تو بود
روید به یسین بر تو بود که در هر چه بود بر تو بود
با آنچه در هر چه بود که در هر چه بود بر تو بود
فهم تو بود که در هر چه بود که در هر چه بود
ان است که در هر چه بود که در هر چه بود بر تو بود
و ادک وقت و تو بود که در هر چه بود بر تو بود
محرم و هر چه بود که در هر چه بود که در هر چه بود
محرم و هر چه بود که در هر چه بود که در هر چه بود

یکدیگر محض اللفظ و الفاظ و اول پیش از هر که است که است بر سر که در نظر لفظ است
 و از هر طرفی که در نظر است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 یعنی وضع آن در اول است بر سر که است بر سر که است بر سر که است

و اما موقعی است که در اسباب سه بر سر است که در نظر است بر سر که است
 تفاوت بر اثر آن که است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است
 شریک نام و در هر دو قرار است بر سر که است بر سر که است بر سر که است

مجموعه کتب خطی

خود مصلحت من و باینکه خداوند باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 سید بن ابی طالب با وجود آنکه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 باید که این کتب مکتوب بود و در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 سکون و بر این است که در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 حرکتها در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 پنج است که در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 و حضرت زین العابدین در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 بدن مصلحت من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او تو نفس من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 روح من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 عزیز من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 ناله ای

در حق که بجهت روح و کار او است در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 اوست و بجهت آنکه در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او مصلحت من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 و نوم در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او نفس من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 در اوم روح من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او نفس من و باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز
 او باینکه خداوند در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز در هر روز

زاده نفس نالایق که در وقت ظهور از آن آدم که در کتب اربعه بیان فرموده است
 تیسرین ماه از کربلا در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 در آنجا که در وقت آن که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 نو که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 ششمین اول مهر که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 اول مهر که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 سیمین که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 نیز که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 و نیز که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 تا روز هفتم که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 الحاقی که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 و آن که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه

ادعوی دارد

ادعوی دارد و در کتاب اربعین در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 بیان شده است که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 پنج خط اول که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 می آید که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 اول خط اول که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 خط اول که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 در سراسر خط که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 در این خط که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 است که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 در این خط که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 است که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 در این خط که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 است که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 در این خط که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه
 است که در کربلا و مکه و مدینه و در ایام اربعین در کربلا و مکه و مدینه

ادعوی دارد

حق جهاد کرد و از جنات تولد است من مشربان را که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 مشرب است که آن جنات تولد است و مشربان را که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 با یکدیگر که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 هیچ آب است و حق از هر دو است و مشربان را که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 چه در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و به عنوان در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 به عنوان در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 از آن جنات تولد است و مشربان را که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 غیر از آن جنات تولد است و مشربان را که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
حکس مشربان را که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو

و استعمال کرد که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 بر وزن با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 معنی در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 آنی که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 ایاریجات قدیمه که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 قبل از آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 که در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 نفوذ یافت که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 به نام آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و به عنوان در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و به عنوان در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو
 و به عنوان در آنجا که با شکر آب با شکر خندان شکر در هر دو

عام و الی گویند و از این برضی شام شکر بود و یاد که بخفتت مرغی و رفت یک روز گاه در این شام شکر
 اصفیای شامی که اوله بر قد و قوی و یک روز از آنکه در شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 اندر و به این طریقی بعد از آنکه از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 و شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 این که شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 و این شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 و بعد از این شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 مع غلظت و در این شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد

و ناز بر زان که گاه در وقت شام شکر بود و یاد که بخفتت مرغی و رفت یک روز گاه در این شام شکر
 غرض و در طریقی بر از در وقت شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 علم و پس در طریقی در وقت شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 و شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 صله برضی و در وقت شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 فضول و برست سخن و بعد از آنکه از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 و این شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 شام شکر بود اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد
 اما علی استار و یک روز از این شام شکر بود از این شام شکر بود و یاد

بغير كثرة لم يمانع من عرقه لونه وعرقت كغيرها اما في عرقه
حوت من عرقه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
لحمه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
بغير كثرة لم يمانع من عرقه لونه وعرقت كغيرها اما في عرقه
حوت من عرقه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
لحمه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
بغير كثرة لم يمانع من عرقه لونه وعرقت كغيرها اما في عرقه
حوت من عرقه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
لحمه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة

بغير كثرة لم يمانع من عرقه لونه وعرقت كغيرها اما في عرقه
حوت من عرقه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
لحمه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
بغير كثرة لم يمانع من عرقه لونه وعرقت كغيرها اما في عرقه
حوت من عرقه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
لحمه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
بغير كثرة لم يمانع من عرقه لونه وعرقت كغيرها اما في عرقه
حوت من عرقه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة
لحمه وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة وخرقة

از کمال شرف و اول چشم مملکت است اما در شرفی است که بر کسی بوم و مردم با او از او میسر نیست
پس بیست و نه تا نام در سوال و تحقیق است و اول از شخص حق و اول از شخص حق است
شده اند که در چشم حق است پس در حق از او که از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
از که در او شمس که از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
در نظر از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
یکه از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
زیر که در حق است از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
و بسیار دوست منصفی که در حق است از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
خود یکی که در حق است از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
این همه است بعد از آن که در حق است از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
سبب از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
بر این همه است بعد از آن که در حق است از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید

نام که در او است که از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
حقیقت حق از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
سبب از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
مهر حق از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
مال که از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
شماره حق از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
ان که از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
سبب از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
عقل از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
فری از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید
در این همه است بعد از آن که در حق است از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید پس از او پرسید

پس در خط قوت متوجه گردانید چو که اگر بجز مرتبت کبریا که در انوار قوت مذکور است
 شخص منور با هم سخن نگوید اگر که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 آسمان بر زمین غایب است و در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است
 بزود انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 مدت نیز چو قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 در این وقت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 در هر شخص منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 و اگر که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 مد که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 و در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 و در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت

الطی

و در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 هر چه که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 و در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 قوت در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 چنانکه در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 اما که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 اسمی که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 سبب که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 منکر که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 عظیم که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 اند که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت
 شود که در انوار قوت منور است که در انوار قوت منور است و در هر شخص منور است اما که در انوار قوت

دلخیزم و مراد فرم ایضا صومعه است که در بعضی قوشا تصور بر این بود که هر کسی که در گوشه ای از کلبه
 سر صومعه از او سینه لایق گردد و اگر بداند آن سخن نماید که کلمه از او در چشمها بر آید و در عین بر آید و از آن
 و اگر در آن سخن است یعنی آنکه در کتب عیاشی که در بعضی از قوشا است و بعضی از آن است که
 در روزی که در آن صومعه است پس چون که در هر روز که در صومعه است تا زنده بماند و هر روز که در صومعه است
 و صومعه است پس در آن که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 صومعه است پس در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 از آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 بر آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 باشند و در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 بلکه در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 لایق و بجا

بر او بود و چون در کلبه بود و سینه است بهضم و اجتناب حرارت غریبی است چنانچه در سینه بود و او را که در آن صومعه است
 که آن صومعه است یعنی آنکه در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 گفته است و در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 و در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 او پیش از آن که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 بسیار در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 هر روز در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 باشد که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 و تا در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است
 و تا در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است که در آن صومعه است

و اگر عذبه باشد یا شاد و بی جنبه منسجم و اگر با صواعق زلزله مقارن باشد تک اذان و عرش او ای و اگر عذبه باشد زلزله می آید
 در این نوع زلزله است و در جبهه آن چوب است که این صومعه هرگز نشود که نشاید اگر گشته باشد زلزله هرگز نیست
 این وجه است که اول آنکه چند شدت فوج است که بر باشد اگر چه که چند فرسودگی کند و همیشه از این نوع غایب بود و خود بر
 بیشین جنبه است از امر جزئی است و اگر که چند عذات رویه و در این نشان می آید هر که در خوف باشد و در آنکه در جنبه می آید
 اگر که در این نشان زمین بود و در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 نصیر و در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 بسیار و در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 چه که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 از آنکه در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 معروضه و در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 از این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید
 مدار و در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید که در این نوع می آید

مزاج می خورد آن صفت فوج باشد و اگر در وقت فوج باشد که در وقت فوج باشد که در وقت فوج باشد که در وقت فوج باشد
 در این نوع فوجی از زمین باشد و اگر که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 بود و در وقت فوج است و در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 غرض از آن امر است که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 فوجت می آید و در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 خارج می آید که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 از رویه می آید که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 با این معنی در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 و در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 باشد و در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد
 عرض می آید که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد که در این نوع فوجی از زمین باشد

مقدمه در علم فلاح اول در معرفت هوا و اوقات سیم ماه با چهارم
دقیق و صانع بود که دو مکر روزها صانع بود و اگر در شصت ماه ترسان بود که
سازند بود علامت بازند که بود اگر اقیاب در وقت بر آمدن صافی بود
با آنکه پیش از طلوع اقیاب قطعه را بر تفرق پیدا شود تا آنکه اقیاب غروب
غروب کردن از سر شود و بعد از غروب با قبل از غروب آبر شد این
علامت ناخبراران باشد و چون قطعه ابر ظاهر شد مایل بحیرت
دلیل باران بود و بانگ کرد که گنجشک بر درختان و دلیل باران بود و اگر
در شب سیم و چهارم فرسبید و در بعضی باید و بجا عمارت را که با آنکه اقیاب در
وقت طلوع مایل بحیرت بود تا آنکه در وقت طلوع آبر شد تا اقیاب بر پیشه
یا در وقت غروب در باران او آبر ساه بود این علامت باران بود و چون
دیگر از بالای دیک پایه و کبرند بعد از طلوع که شیشه بشند در اسفل آن
شماره از آتش بسیار بود تا آنکه مرغ خانه که خرد و بسیار بسیار
تا یک بار بسکند تا آنکه در از آنجا لعل رود و غروب در دلب باران
بایستد و یک بار را تمام بر زمین نهد تا آنکه کرک بسیار با باد آن در
ایدا آنکه گوش از سوراخ خود خیزد و خیزد نهاده باشد سیرت
می اندازد دلیل بارندگی است خاصه در اول ماه احرماه چنانچه بر کرد

بر کرد و هر سرجی حالش سدا ابد علامت سرما سخت بود و بانگ کردن کبکها
بسیار در درون خانه و بر حین کوسفند در چراگاه از زمین نمودن
روشنای چراغ مشابهت اینهمه علامت سرما است و چون مرغان
از درختان بریزند و در آب غوطه بخورند علامت سرما و بارندگی
است در سال که در شب بلوط بسیار بار آورده ان سال رستان
در از کشد و چون در از گوش رود و مرغ بایستد در زمین بایست
می گاد و در آسمان نظر میکند علامت در از رستان بود و گفته اند
در مابین میت دوم همراه جلاله و بستم ابان ماه و در مابین منتصف
دلو و پست منتقم بصن ماه جلاله و پنجم اسفند از ماه از سر مابین نتوان
بوزچه اغلب آن بود که در این ایام در هوا بر دوت ظاهر شود
و اگر بوقت آنکه چیدن بایش سقوط شریا باران آید غله
در آن سال بیشتر رسد و اگر بوقت سقوط شریا باران آید
غله در آن سال بوقت معمولی رسد و اگر بعد از سقوط شریا
باران آید غله در برتر رسد مقدمه دوم در حکام طلوع شعریان
دان گوگب روشن از ثوابت دنباله بصورت جورا و از
ثوابت گوگب از ان روشن تر نیست و در این تاریخ سیزدهم

مرداد ماه جلا طلوع او بود اگر در وقت طلوع او فرود آید بسیار زان
در آخر معیشت باشد لیکن حرب خون زینش و قطع عروق بسیار باشد
در سنبل باران بسیار باشد و جانوران زبان کار بسیار باشند
و در آب و بهایم از زان بود و در میزان زلزله واقع شود و ملوک سلطه
معیشتها افتد و شوام بلا عمها بود و بهایم را بلاک بود و گندم کمتر بود
و دیگر از محصولات و سرد ختر بسیار بود و اگر فرود عقرب باشد در وضع
طاعون پیدا شود و در آن پیر و خموات سودیه بسیار تلف شود
و اگر فرود قوس بود باران بسیار آید و نر خما کران شود و الکور سل
افت رسد در غان بسیار تلف شوند و در جدر طعام و خوردن بسیار
بود و اهل سلاح را خرابی بسیار رسد در دلو با شاجلیل العبد ببرد
یا در سلطنت لذت و تشش بیرون رود و گندم بلا طاعت رسد و فحوظ
و مرض و مرگ بسیار بود و در حوت باران بسیار آید و گندم و دیگر
بسیار حاصل شود و بهار بسیار با بود و باران بسیار آید و گندم و آب
بسیار حاصل شود و بهار بسیار بود و در جمل جانوران مگر اعیال بسیار
بود و گندم ملافت رسد و باغی مطعومات سلطت ماند و در نور
باران تا شتمغاف آید و در بسیار بود و فحوظ حیوانات به

در محصولات

مجموعات ضرر رسانند و سلطنت بکبرار ملوک را در آن نماند و در آن سال
بعضی از طلوع شمس و کواکب
شود بعضی از اینها حکام انما
اعتبار ندارد اند و گشتند اگر از وقت
در جمل و حرب و قتال ظهور رسد
مستول گردد و جلا طعن بسیار بود
مجموعات سلطت ماند و در باران شود و باران
ماند و در جورا گندم لا بهت و انت رسد
الحال شود و بهلاک فخر بسیار بود
باران بسیار آید و اگر فرود آید و در
و اگر فرود آید و اگر فرود آید و در
عقرب باشد و اگر رسد و در وقت مرغان
و رعیت پادشاه ما در زمین و اطراف
میوه تاب بسیار شد و یک را اعظم ملوک
و در گنار در باقی آن عظم واقع شود
اشرف بسیار شود و در بعضی بلاد قبل طلوع
ان بود در آن سال در موضع زراعت گندم
در تریب میبندند با سبب شود و در

شکر طلوع کند ملاحظه کند آنچه از آن بسته نماید در آن سال نیکواید
 آنچه از زرع غلات زرد شود در آن سال نیکو افتاد و الله اعلم
 معرفت در دفع مکرک چون زنی حایض برهنه بر پشت نمک کند و در برابر
 ابرو که از آن مکرک می بارود آن موضع بموضع مکرک و اگر گفته که و خنجر
 مکرخون چینی اول خود را مانا پاک کرده باشد و در ظرفی نهند و در وسط آن
 دفن کند در موضع که نم آن زمین از زرعیت و فربه از مکرک محفوظ ماند
 و اگر بقدر سیور از زرعیت بر یک پارچه کفایت بر دسته از آنک بنده از
 مکرک محفوظ ماند و اگر آینه در برابر ابرو که از آن مکرک می بارود
 بماند البته مکرک بر طرف شود و اگر خوشه انگور رسیده بر استخوان بنده
 و آن استخوان را در میان کرم بزین نم برین و همچنان بگذارد و مکرک
 بر آن کرم ضرر نرساند و اگر گوشت گاو در کرم در میان مکرک و آن
 و بعد از آن آنرا در باغ یا در دره یا در سیاه بزم از مکرک آن ده محفوظ ماند
 و اگر موسی داشته را که کشته بجار باره کند و در چهار لایف با فربه بر یک
 قطعه از آن دفن کند از مکرک محفوظ ماند و اگر در زمین حفره نمک و خفایه
 زنده در آن جمع نهند چنانکه در او در زمین باشد آن موضع از مکرک محفوظ
 ماند معروف در دفع آفات بر سپیل موم چون برک درخت سرد با بارک حقیقت
 مکرک

یا شکر که در ارض خواهد شد مخلوط سازند و در خانه نگاه دارند هیچ آفت میان
 شکر زرد که تا وقتی در زرعیت خواهد شد و اگر استخوان فیل در زیره کند و با
 شکر مخلوط سازند یا آنرا در آب جوشانند و آن آب را بر شکر باشند و در آفتاب
 خشک کنند و بعد از آن بجانند از آفات محفوظ ماند و اگر کبوتر استانه زرد در
 آب آغشته کنند و آن آب را بر شکر کنند و جامه بر آن ریزند تا شکر آب
 نشکند و بعد از آن زرعیت کنند از آفات محفوظ ماند و اگر فقیح را بچون
 آب بود مکرک و میخای زنده در ظرفی کنند و آن طرف را در وسط زمین دفن کنند که
 ساعت بگذارد و بعد از آن بیرون آورند از جمع آفتها محفوظ ماند و طلوع
 آن نیکواید و اگر عدس را با شکر مخلوط سازند در آفت کند هر آفتی بر آید
 بعضی رسد و آن زرعیت محفوظ ماند معروف در حفاظت گندم
 برک کاه بر یک انار یا خاستی تر خوب مخلوط با گندم مخلوط سازند در هر صدم
 بنام زهره آفات محفوظ ماند اگر گندم را بخواهند بگذارد مدتی بدید ماند
 دلعه که اگر حادرس با شکر نهند و صد سال بگذارد فاسد نشود و اگر
 بعضی از دباغی یک جامه کنند که در و تعان جابا یک زرع از گاه بریزند و آنرا
 لکه کوب کنند مس کنند در آنجا زرع از دیوار جدا در باشد
 و میان دیوار و گندم را گاه بپاشند و حرکت که بالا میراند گاه و گندم را لکه کوب کنند

کنند از چاه سوزن مانند از امام فاکند و لنگد کوب کنند پس روزی از ان نقل حکم کنند
المرچاسل مانند خراش شود و تا نیش که کسب بسیار کند میشود و طعم آن تغذوی
یابد چون بوز یا در بران انبارند محفوظ ماند در محافظت جو خاکسور هر جوی که با
باجو محفوظ سازند خاصه خاکسور خوب عار که انرا او پست گویند از الزامات
نقدار دویم چنین بود نه جو بسیار بران بسیارند باستان انرا در باج سفیدی
لوقه و نخته آنقدر سفیدان در میان جو مرط شود در نیمه افات محفوظ ماند
و لغه اند که اگر سیوه سرکه که خوب تر شد در میان انباج جو بنه کند
در امان باشد در محافظت آرد و جو خوب سرد و لا قطع قطع کنند در میان آرد جو
بسیار کنند از آن جنس که شد از آفت سالم ماند هر چند مدتی بران گذرد و اگر
زیره کرمانه و نمک دانم بگویند و او محفوظ سازند این بان نرسد و اگر بوره ای
در جو خیز کنند ان خوش طعم و نرم بود و اگر در روزی که در آب کیند آرد
آفته شود بعد از ان انرا افشایند و از ان آب آرد را خیمه کنند و ان را
قطع قطع کنند و خشک کرده چنان که دارند که نم آن نرسد در سر با قطع
از ان در آب گرم نهند و آرد را از ان خیمه کنند چنانچه مایه باشد و انکه
از این خیمه مایه باشد باه را قوی و در معرفت شیخی که از بند با از ان
حاصل شود چنانچه بالام و کرد و در حال و در دالود جو ما و نمک و نار در بر همه

نماری

از تخم سبزه تخم و این اشجار که در تخم سبزه شود بهتران بود که از موضع موضع دیگر نقل
کنند و غیر او پس و مورد و در شام درخت که میثانه سبزه شود و لیکن شام را از
درخت بدت باید شکست بر چهارم که از لوبت درخت ان شام جدا شود چون
این درخت نده بشود سبزه شود بهتران شد که انرا از ان موضع بگویند و دیگر
نقل کنند و اگر در عروق درخت برود بالام است و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه و سبزه
انها را نیز در موضعی میثانه و سبزه شود و او است که موضع دیگر نقل کنند
بعضی از اشجاریت که شام بیزند و آنکه بعضی از لوبت درخت ان بود و میثانه
سبزه شود و است و ریتون و انجیر و انار و بیه و انجیر در تخم روید و در عروق ان
نسر روید و الورد و ادام و امرود و سبزه و صفا و عنق معروف در دفع آفات
الرد درخت بله که سبزه کف کنند بر و چهارم که مایه این خیمه حاصل درخت یک سبزه
دان حفر از لوبل ادم و دول بهام برسانند چنانچه بر سر معروق ان
بعد از ان قدر از این ابوال بر شام در برک ان به شانه از جمیع افات
محفوظ ماند و اگر عصاره برک زیتون در پنج درخت ریزند گان منفعت حاصل آید
و اگر پنج درخت با بر همه کا و سیالانند که همه گرم و افات محفوظ و در امان باشد
و اگر پنج درخت را حفر کنند و عروق انرا بر لوبل کبوتر سیالانند همین منفعت حاصل آید
و با غنصل در پنج درخت میثانه سبزه است بدان درخت نرسد و اگر شرط را

بکبرند در طرف آب بنهند و سر آنرا بسوی شده رود در اوقات که از زنده دار این آب
بروز خست باشد ^{متعاقب} روز و عرق باشد ^{متعاقب} از نمه اوقات سالم ماند و در سال کمونی
باین دستور عمل کنند و اگر قدر سر کین سگ در بسوی کنند و آن سبب از بول بنام
پر کنند و آن را بر خست باشند بدستور آب سرطان همان منفعت حاصل آید
معرف در امور جسد که باعث زیادتی بار خست شود سر کین که مورد است کند و در خوا
خست نمایند بار بسیار آورد و اگر عصاره برگ با خست آید باران خست
بسیار شود و اگر خستی را بناد در خست سر کین که در دامن بر میان رسد و آید
بر باله و بقر بجانب خست آید که خست را چندان زد و دیگر سالی که جانب
کنند که این خست را نهند از که در سال آنجا بار خواهد داد بفرمان خدا عزوجل
در سال آنجا بار آورد و تجربه معدوم شد که در میان غله که کرم میسازد و دانه ماکرد
سیاه آرد و چون آن دانه با غله مختلط شود و آرد کنند آن نخ شود و با آن
عرب زد و آن گویند و اما آنرا شمیم گویند چون از آن گیاه شکل حلقه حیرت
سازند و بر شاخ بلند بر خست بندند میوه آن ساقط شود و در سلطان با خست
او بزندان باران سلامت ماند و اگر طوفان از سر سازند و در که خست که در آید
در موعظ که خست از زمین جدا میشود باران خست بر آید شود اگر زمین کرد
خست را بکاوند و آن سج که نزدیک برود زمین بود شوق کنند و یک سنگ دراز
در آن شوق نهند و خاک بر آن زد و بریند میوه آن در سالم ماند و اگر گاه

بافه در کوه

بافه در آب کنند و یک معصه بگذار و بعد از آن کرد که در آن خست با حق که کبر ع
و در سبب آب از آن در جعفره بریزند اگر خست شده و اگر بزرگ شده بسوی و مانند روز
باین دستور عمل کنند از آن خست ساقط شود و اگر سنگی بدست آید که سوراخ حاصل
داشته باشد به آنکه شمس آنرا سوراخ کرده با آن سنگ با بران خست بندند
باران خست ساقط شود و اگر بر فوه این گاه میولند که خست غرض غرض
نهر ماه و قلم طبعها و لایسقه غنما و قهوا و انظر من نمرتها و در ک و سلم این
رغم را بر اند خست بندند میوه آن خست محفوظ ماند و باید که در ناک نشانیدن
فرد در خست الارض شده با یک که بجهت نشانیدن ناک پس در خست و سبک بود

دندان او از یک که در رود و آنرا حیوان چو کند که قدر از ناک سال که در شمس ال
دباید که از اعلی خست ساقط شود بلکه از آنکه سوراخ او ساقط خست فزود
و بسیار قدر میسر بود و بهتر آن بود که در قمر که آنکور چمیده باشند بیاض
در آید و هر گاه که آنکور از بهتر و پیرتر باشد قدر قیر بر آن مالند و نشان
کند چون وقت بزیدن شود آنرا به برزند و اگر خواهند که آنرا از کوه
مشهر نقل کنند بسیار غنم حاصل بگویند و با خاک پامیزند و شاخهای ناک
بریده را با آن خاک ملا کنند بکجا و بیشتر تم نکا توان داشت نس
چون خواهند که آنرا بنشانند بگوشبان رند در آب نهند و نشانند

باید که از ناک نشانند

و باید که از خاک نشاندن هر دو طرف تاک را که کین کاوانه الوده کنند از گرم محفوظ مانده
 از خوردن و اگر قشر از غصون و ملوط بگویند و بعد از آنکه با در جعفره نهند بر آن ریزند در وقت سال ماند
 و بار بسیار آورد و بعضی گفته اند که با نخل و کاش با هم می آمیزند و جعفره تاک را جعفره نهند از ابراهیل
 آن تاک ریزند چنانچه پوست میوه شود تا از سر باستان محفوظ ماند و بعضی بول آدم
 در آن جعفره ریزند و یک کف با قند بر آن کرده در آن ریزند و بعضی از آن قغلی که بعد از شیره
 کردن انکور با آن در آن جعفره ریزند و اگر تاک انکور سفید بود و قغلی انکور سیاه و اگر سیاه بود
 قغلی انکور سفید در آن سیاه و اگر سیاه بود قغلی انکور سیاه و اگر سیاه بود
 که از آن جعفره بر آید باشد با سر کین مشک می آمیزند و آن جعفره با یک کین که سر کین با آنرا گرم
 دارد و قغلی انکور سیاه و در سبز شدن او می شود و سنگ را در آن باستان خشک می آید
 و زود زود تشنه نمی شود و بعضی بیخ تاک را بقطران الوده کنند از گرم و قغلیت
 محفوظ ماند و باید که در جعفره دو تاک اندازند یکی نوز و یک ضعف تا اگر در سبز شود قغلیت
 بیرون کنند و قوبر بکنند و هر دو نوز باشد سبب انکه قوه زمین را زود زود قوبر
 عاجز می شود و اگر آن بجهت آن ریشاند که چون یکدیگر میوه و دیگر نقل کنند
 در جعفره یک تاک پیش بنده اند و باید صفت سبب تاک در زمین باشد و اگر سیاه غصیل
 در بیخ درخت سبب پیش انداخته است از گرم محفوظ باشد
 و اگر سر کین خوک در ظرفی کنند و ابراهیل بول آدم هم بکشانه روز یکبار انداخته
 از آن در بیخ درخت سبب ریزند که گرم درخت بر طرف شود

و اگر بیخ درخت از خاک کنند و عروق آنرا بر در شراب که سینه سیلانید بعد از آن آنرا
 از خاک میوشند سبب انداخته است برین بود و اگر سر کین در آنرا گوش که تر باشد
 در آب اغشته کنند و یک سواد از آن در بیخ درخت سبب ریزند و صفت زود
 برین عمل کنند هر آنکه که در سبب را بود زایل کرد و اگر بیخ درخت سبب را بیخ
 شامه را او بریزد که الوده کنند سبب آن از گرم محفوظ ماند موقت
 در حمله که بان انکور به دانه شود تاک را شق کنند انقدر که در زمین ظاهر بود
 چنانچه چشمه از آن بهمال خود باشد و آن مفر که در خوف آن باشد بیرون
 آورد چنانچه اصل خوب آن تاک خراشیده نشود پس تاک شق کرده
 را بر ابراهیل نهند و از لوج آنرا محکم بینند و سر کین کاوانه الوده کنند و پیشانند
 انکور را با یک به دانه بود و اگر سیاه غصیل را بگویند و این تاک را مان الوده کنند
 عودنی آن سر کین کاوانه شق آن زود تر می شود بعضی اول بر شق این تاک قوبر
 غصیل که انکور باشد و تیره و سبب با شمشیر بریزند و بعد از آن از لوج بریزند
 و آن را بشت نند در سر شمشیر زود قوبر سبب انکور با غصیل آب مخلوط سازند
 و بیخ آن تاک ریزند تا آنوقت که سبب شود حمله که اگر تاک رسیده بود انکور بیرون
 آورد باید تاک را از درخت مختلف بگیرند و در یک کوه شق کنند بر چهره که
 چشمه تاک و مغز آن فرزند بعد از آن یک نصف از این رسد تاک

ابعصیب

در آن

با هم ترکیب کنند چنانچه جانب مغز نموده باید زدن باشد و از ابلج میزند و شق از آن بر کن کلاه
 تازه آلوده کنند و بعد از آن بکله پاک خالص آلوده کنند و مانند چنانکه یک گز در زیر خاک
 و گز در بیرون و در بر سر در آب بر اصل آن میباشند تا آنوقت که سبزه شود سکه
 رنگ انگور حاصل شود جمله که انگور حاصلیت دیگر و در چون ناک را شق کنند و در
 را بیرون آورند بنوعی که پیشتر معلوم شد و قدری شاق کار میفرمایند
 و هر دو قطعه را بر روی یکدیگر میزنند و بیرون درخت سپید میچینند و آن طرف در درخت
 خواهد بود شقیق آلوده کنند و از آن وقت روز قدری آب با تران حل کرده
 در بیخ آن ناک بریزند تا آن وقت که سبزه شود چون بسیار آید آن انگور و عصاره و در شب
 در گز و انگور آن نموده باشد و از گز بدن نموده جانوران و اگر برگ لیمو را که را بگویند
 و بر گزند که جانوران نمیند نافع باشد و اگر چه از آن بگویند و بریزند و با شکر کلاه و عصاره کلاه
 و مخلوط سازند و بر گزند که جانوران نمیند نافع باشد و اگر در جوف ناک بعد از آنکه مغز آن
 را بیرون آورده باشند در روز سهیل کنند و مانند بهی طریقی محصول آن
 سهیل باشد و اگر شق کلاه آب حل کنند و در جوف ناک کنند عصاره مغز او بطریق
 مذکور باشد بود شکر دهد و در وقتی که انار رسد برگ کدو و بر خردست
 انار نمیند سرغان کردن درخت نکرند و اگر درخت جود که بسیار شاد میج
 انرا با هم با فو لاد با یک سوراخ کنند چنانچه از طرف دیگر بیرون آید و چنان

بکله آلوده کند که در ناک

مگذارند پوست که درونش شود و مغز او سفید معروف در غرس امر در آنچه از نعل
 امر در درختی خواهد بود شق کنند چنانچه از اصل چوب او چیزی نماند و نشود
 پس آن شق را بر هم نمیند و بلوغ هم بندند و به بر کن کلاه و کل حاله که رنگند است
 پیلایند و از آن وقت که در ناک زدن این خشک شود تا وقت برگ بیرون آوردن آمدن
 امر در درخت ناک زرد بود و شاخ عقیده اندت شگفتند که پوست درخت و شاخ و آهوس
 بدان برسند و خطا شود با شتم میبندند کردن اشجار بر درخت که پوست
 عقیده دارد چون درخت انجیر میخورد خوب که که حکم باشد پیلایند و با آن شق پوست
 انرا سوراخ کنند چنانچه با اصل چوب فرزند پس میخ را بیرون آورند و شق درخت
 که میبندند خواهند کرد در آوردن در آن سوراخ و انرا حکم بلوغ بر بندند و بکله ناک که در ناک
 پیلایند و از آنرا کوزه ساد بریزند بر آب که قعر آن سوراخ با یک دسته باشد و از نظر نظر
 میچکند تا میبندند بگرد و اگر پوست آن درخت ننگ شد و خوب انرا سوراخ کنند تا آن
 با آن میخ تا آن وقت که بخت خوب برسد و شاخ میبندند در آن سوراخ در آورند
 پیش از آنکه در آن عمل کنند از آن بر بندند و در ناک که مذکور شد انرا حل کنند و کوزه ساد بریزند
 مهرت اشجار برسد که ان میتوان میبندند کردن شاخ انجیر بر درخت شاد است و
 درخت سبب و امر در می شود و چون شاخ امر در درخت شاد است میبندند

پیلایند

مسوون بود و اگر شایع سبب امر و دوی بودی ان بناید کرد و خوب از اجتهت بود سوراخ
 نماید کرد و چون سبب سبب بزرگ شود و بغایت و اگر شایع سبب بر درخت الویونید کنند
 سبب ان شایع بود و شفا لویه الورد و در سبب و به سبب توان کرد و اینج را بر شایع
 پیوند کنند که اینج شرح شود و گفته اند که با اینج در نمون با مالک الفت دارد و شقی را با
 درخت حبه قطعه ای پیوند توان کرد و بعضی شایع شفا لویه را با دام و سبب پیوند توان
 بطریق کیمینج جوین سوراخ کنند و بعضی شفا لویه را در درخت سبب پیوند کنند ان
 طریق در وضع اول نهال سبب است و بعد از ان دانه شفا لویه سبب شود و نهال
 کرد شایع پیدا میسازند در شایع را در زیر خاک حکم کنند تا همچنان منجمی ماند
 پس در ان شایع منجمی را شوق کنند و در نهال شفا لویه را از ان شوق کنند
 و بیرون آوردن ان شوق را بر لبان بار یک لایق است الوج حکم پیچند و الا شوق را
 بکل حالس یا لایق و کوره آب بر بالاسر ان پیوند بطریق که گفته و نام نایب است
 که لویق آب آویخته باشد پس در بهار آینه بیخ درخت شفا لویه را از زور
 زمین قطع کنند از درخت پند آب بخورد و شفا لویه دانه باشد و بجز سبب
 اما درخت سبب بر درخت امر و پیوند توان کرد و گفته اند که اگر شایع
 سبب را بر درخت نارنج یا بر درخت الویونید کنند در سال جوینست
 سبب دهد و درخت سبب و به توان پیوند کرد ان طریق کیمینج خوب است
 سوال کنند

که سوراخ کنند اما آنچه بر درخت نوب و چنان پیوند کنند هم نام نایب است
 در خزان اما بر درخت سبب در درخت پیوند کرده اند معرفت بر که گرفتن
 بیخ چغندر را بر که گریب با قطعه قطعه کنند و قطعه تا بار یک در میان خموانند
 بعد از سبب روز سبب که شود و اگر سبب که تندر را خواهند شمشیرین کنند یک سبب
 در شب با و در سبب سبب که مخلوط سازند و چو شایع نایب از ان کم شود
 و صاف کنند و سبب روز بگذارد و ترش شیرین شود و اگر سبب که سبب ترش و نایب
 قدر سبب که امکورد شمشیر در سبب که ریزند و سبب خوشه امکورد ترش و شیرین در ان
 ظرف اندازند و در ظرف را حکم کنند و سبب که ماه بگذارد بغایت ترش شود و اگر در ظرف
 که در ظرف بود بگذارد و در درخت شایع نایب از ان کم شود پس آنچه بر گرفته باشد
 بان اضافت کنند و سبب روز بگذارد که بغایت ترش شود و اگر خواهند که سبب که
 بحال خود بماند و شفا لویه شود یک کف فلفل را نرم گویند و با سبب و آب نارنج پیچند
 و در ظرف سبب که اندازند و سبب که طعم شود و اگر مقدار دو کف فلفل با کوفته صبر پیچند
 و انرا از چیز که در رحم سبب که بود پیوند چنانچه در زیر که با پنهان شود و روز بگذرد
 ان سبب که با خوش طعم شود و اگر جو در آب اغشته کنند سبب روز در درخت سبب که آب
 بر پیوند یک کف فلفل بر میان کرده در ان ریزند تا نام سبب که شود بغایت ترش
 و انرا

و اگر قدر رانند که با گمان در روز روزه زینون کنند علم روزه غلط تر شود باشد
 و اگر علم روزه غلط تر شده باشد هر چه از روزه خالص بریزند و در متقال ایوان در آن
 بریزند علم آن نیک شود و اگر بدو بریزند بهر قدر خوب زینون روزه کنند با قدر نیک
 و عرقه گمان به بندند در میان روزه اندازند بعد از نهم روز خوشتر شود و اگر با آن خوب
 و زوق آن نیک آمان خشک باشد و نیک بریان کرده بگویند و در لته گمان بندند و در روزه
 اندازند نیک شود و اگر خشک بخت بخت نداشتند تا بجا بست که شود و در میان روزه

کنندیده اندازند بوسه او زلال شود و اگر حسته الحقه اراد چون بود ادام
 و کنگه همه را با هم بگویند منفعت آن چون زینون

بود والله اعلم بالصواب نمه الكتاب

مستطاب
 م م م م م
 م م م م م
 م م م م م
 م م م م م

در بیان افعال و احوال و تقیه و صلا و حکایت

در بیان احوال معینان و غیره فصلی است که در آن شرحی در راه مرض و غرض بسیار است اولاً در توابعه
ایشان در نسخه سمرقانی اموی به بلخ ایشان در کتب ایشان است



۱۴۸۸

1411